۶۸. رؤیت هلال (۱۴۰۲/۰۲/۳۱)

۶۸. رؤیت هلال (۱۴۰۲/۰۲/۳۱) سال تحصیلی (۱۴۰۲-۱۴۰۱) - یکشنبه، ۳۱ اردیبهشت ماه ۱۴۰۲ موضوع : نقد اشکال تلازم بین قول به حجیت رؤیت با چشم مسلح و کثرت خطا در استصحاب بقای شهر (2)

- پیش‌گفتار(چکیده)
- وجود برخی از نسخه‌های کتب ریاضی در کتابخانه قسطنطنیه
- نحوه شکل‌گیری بیضی، هذلولی و قطع مکافی (شلجمی) در مخروط
- قلّت وقوع رأس سهمی در بلاد اسلامی در طول تاریخ و قلّت تحقق خطا
- تساوی درصد خطا در نفی و اثبات تلسکوپ با درصد خطا در توهم رؤیت هلال با چشم عادی
- ورود اشکال نقضی خطا در شناسایی هلال با تلسکوپ و رؤیت آن با چشم عادی
- ورود اشکال در بلاد قریبه
- عدم انحصار مالک اعتبار امارات در احراز واقع
- فرق امارات و اصول
- کثرت نفسی و کثرت اضافی
- در اشکال کثرت خطا در نفی و اثبات تلسکوپ با لحاظ کثرت اضافی
  - الف) کثرت اضافی با لحاظ زمان‌های طول تاریخ
  - ب) کثرت اضافی با لحاظ مکلفین طول تاریخ

پیش‌گفتار(چکیده)

موضوع اصلی:
نقد اشکال تلازم بین قول به حجیت رؤیت با چشم مسلح و کثرت خطا در استصحاب بقای شهر (۲)

موضوعات فرعی:
مروری بر مباحث جلسه قبل
مصادیقی از عدم انحصار ملاک اعتبار امارات در احراز واقع
تفاوت اماره با اصل
نقش عنصر «کثرت اضافی» در رد اشکال وقوع کثرت خطا در طول تاریخ در صورت قول به حجیت رؤیت با تلسکوپ

وجود برخی از نسخه‌های کتب ریاضی در کتابخانه قسطنطنیه

> لا يشكّ أحد في أنّ الهلال هلالٌ واحدٌ لجميع البلاد، و القمر في لحظةٍ معينةٍ واحدةٍ يحصل له المقارنة للشمس (أي القران المركزيّ دون السطحيّ)، و يسير في مسيره شيئاً فشيئاً حتّى يصير قابلاً لرؤيته هلالاً باتلسكوب، و ذلك يختلف بالنسبة إلى البلاد اختلافاً كثيراً، لكن الراصدين اليوم يحصلون بالبرامج الحاسوبية خرائط عالمية بمعايير مختلفة تصوّر للناظر موقعية كلّ بلد بالنسبة إلى إمكانية رؤية الهلال في صورة شكل شلجمي و قطع مكافئ[1]

«... في صورة شكل شلجمي و قطع مكافئ»؛ «قطع مکافئ» همان عبارت اخری از شلجمی است. در هندسه این رسم بوده که اشکال را به شبیه‌ش نام گذاری می‌کردند؛ ذوزنقه، لوزی، هلالی. در اینجا هم شلجمی به‌معنای شکل شلغم است. به اسم اشیاء تسمیه شده است. اسم فنی آن در هندسه، قطع مکافئ است؛ قطع مساوی.

در مقاطع مخروطی ،سطحی که مخروط را برش می‌دهد، اگر به موازات وتر مخروط حرکت کند، شلجمی و قطع مکافئ پدید می‌آید. مقاطع مخروطی بحث قدیمی و سنگین ریاضی بود. یونانی ها هم داشتند. ظاهراً خود ریاضیدانها در تاریخ ریاضی قبول دارند که اگر مسلمین در این واسطه کتب یونانیها را حفظ نکرده بودند، الآن اینها را نداشتند.

البته در برخی از آنها در طول زمان فی الجمله تغییری کردند. من کلی‌ِآن را عرض می‌کنم اگر خواستید خودتان مراجعه کنید. وقتی قسطنطنیه فتح شد و استانبول شد، سالها بود که مسلمین تا پشت استانبول می‌رفتند اما نمی‌توانستند آن را فتح کنند. حتی ابوایوب انصاری آن صحابی بزرگ که الآن در حومه استانبول به قبر او می‌روند و حاجت می‌طلبند، لشگری بودند که به آن جا رفتند؛ استانبول را هم محاصره کردند ولی نتوانستند آن را فتح کنند. همینطور آرزویی برای مسلمانان مانده بود. تا زمان عثمانی، سلطان محمد فاتح. به همین دلیل هم به او فاتح می‌گویند چون فتحی کرد که قرنها آرزوی مسلمانان بود. سلطان محمد فاتح آن جا را فتح کرد و فتح نهائی شد.

الآن یادم نیست من کجا دیدم، ولی وقتی در قسطنطنیه فهمیدند که دیگر شهر فتح میشود از طریق دریا هر چه که از کتابهای خطی در مخازنشان داشتند به رم بردند. نگذاشتند در قسطنطنیه بمانند. خودشان میگویند رمز رنسانس همین بود. میگویند قرنها در کتابخانهها و مخزنها خاک میخورد و میگفتند که این کتابها را داریم. اما وقتی قرار است شهر فتح شود، این تراث خودشان را از طریق دریا به رم بردند. آن جا کمکم گفتند ببینیم که اینها چیست! آن جا بود که خیلی از رسائل قدیمیِ قدیمی که فقط طریق انتقال آن مسلمین بودند، مثل تحریر اقلیدس که خواجه نوشته بودند، اصل اصول اقلیدس، نسخههای یونانیش هم پیدا شد. مثلاً الآن ما از اصول اقلیدس چند نسخه داریم. غیر از نسخه هارونی، مأمونی و ثابت بن قُرّه و تحریر خواجه که تکمیل همه اینها است، امروزه نسخههایی هست که اصلاً یونانی است. یعنی با آن چه که این تحریر در آن صورت گرفته تفاوت دارد.

علی ای حال این نسخهها را داریم. یعنی الآن بعضی از نسخههایی که تنها مسلمین واسطه انتقالش به نسل بعد بودند، بعد از فتح قسطنطنیه، اصل نسخه یونانی کتابهای عربی و قدیمیای که از یونانی به عربی ترجمه شده بود و بعداً از عربی به لاتین و انگلیسی ترجمه شد، پیدا شد. ظاهراً یکی از کتبی که نسخه یونانی آن پیدا نشد همین مقاطع مخروطی است. سه برادر بودند که مقاطع مخروطی را با چه زحمتی به دست آوردند. آنها هم نسخه کامل را نداشتند. یک برادر که وفات کرد، دو برادر بعدی هم بعدها در جای دیگری به بقیه آن دست پیدا کردند، خودشان علم را پیش بردند و آنها را هم ترجمه کردند. در این مقاطع مخروطی تاریخ جالبی هست. ولی یکی از بزرگترین و مهمترین فنهای عالَم ریاضی است.

---

[1] روضة الهلال بالعین المسلحة

نحوه شکل‌گیری بیضی، هذلولی و قطع مکافی (شلجمی) در مخروط

5:52

این قطع مکافئ در اینجا هم همینطور است؛ شما دو جور می‌توانید مخروط را پدید بیاورید. یکی اینکه بر ضلع قائم مثلث قائم‌ه الزاویه دور بزنید، این یک مخروط است. یا اینکه روی یک خطی نقطه‌ای را فرض بگیرید، با محوریت مرکز آن نقطه که خطی اُریب را فرض بگیرید و آن را یک دور بدهید، به این خط مولد می‌گوییم. وقتی مولد مخروط، مثلث باشد و آن را دوران بدهید، به این وتر مخروط می‌گویند، چون در این مثلث، وتر بود که دور زد و آن را پدید آورد. اما آن جا که وسط یک خط نقطه بگذارید و آن را دور بدهید، دو مخروطی که سرشان به هم است پدید می‌آید؛ در مقاطع مخروطی نیاز به دو مخروط داریم که سرهای آن‌ها به هم مماس است، به این خط، خط مولّد می‌گوییم.

شاگرد: خط مولّد دو مخروط می‌سازد؟

استاد: بله، اولی یکی می‌سازد. یک مثلث است که آن را دور می‌دهید، با وتر خودش یک مخروط می‌سازد. اما در خط مولّد دو مخروط می‌سازد.

خب قطع مکافئ چیست؟ وقتی یک سطحی را به موازی وتر یا خط مولد از مخروط عبور بدهید، سه‌می و شلجمی و قطع مکافئ پدید می‌آید. مکافئ آن برای این است که چون قطع ناقص، قطع زائد هم دارید. زائد و ناقص مربوط به خروج از مرکز است. خروج از مرکز در داییره، صفر است. یعنی وقتی منحنی‌ها را دسته‌بندی می‌کنید، انحناء داییره طوری است که هر چه جلو می‌رود، فاصله آن از مرکز سر سوزنی زیادتر نمی‌شود. شعاع داییره در همه جا برابر است. لذا می‌گویند خروج از مرکز در داییره صفر است.

اما اگر خروج از مرکز در یک منحنی، زیر یک باشد به آن قطع ناقص و بیضی می‌گویند. اگر خروج از مرکز آن مساوی با یک باشد، به آن قطع مکافئ می‌گویند؛ یعنی مساوی با یک است. اگر بیش از یک باشد، به آن هذلولی می‌گویند. هذلولی قطع زائد است. اگر خط از انحناء مستقیم شود، نسبت، بی‌نهایت می‌شود؛ نسبت به خط دلیل که سنجیده می‌شود بی‌نهایت می‌شود.

الآن عرب ها تعبیر قطع مکافئ را زیاد به کار می‌برند. در رفنس ها اگر ببینید هست. چون زیاد کاربرد داشت من این را در جزوه آوردم تا بعداً کسانی که جزوه را می‌بینند آشنا باشند و هم شلجمی و هم قطع مکافئ را داشته باشند.

شاگرد: خط مولد یک مخروط بالا می‌سازد و یک مخروط پایین می‌سازد؟

استاد: بله، چون روی آن یک نقطه و یک زاویه فرض می‌گیریم، بدون این‌که زاویه را تغییر بدهید یک دور می‌زنید. بعد آن را برش می‌دهید. اول با دورانش شکلی را پدید می‌آوردی و بعد با عبور دادن یک سطح مستقیم از جاهای مختلف آن، مخروط‌های مختلفی ایجاد می‌شود. مثلاً در هذلولی سطح شما به موازات عمود مخروط در می‌شود. همان مخروط قائم. این هذلولی می‌شود. مکافئ به موازات وتر آن رسم می‌شود. دائره به موازات قاعده مخروط رسم می‌شود. بیضی هیچ‌کدام است، بیضی نه موازی قاعده است و نه موازی وتر است، و نه موازی عمود است. لذا سنگین‌ترین بحث هندسی همین بیضی است.

البته این را عرض بکنم؛ من ندیدم اهل فن برای نقش‌هایی که امروزه هست، تعبیر شلجمی را به کار ببرند. کار طلبگی است. در معرض مسامحه و خطا هست. یک وقتی است که می‌گویی‌م اهل فن می‌گویند، یک وقتی است که می‌گویی‌م من این را به کار می‌برم. شکل سهمی، که در اینجا به کار می‌بری‌م، من این‌گونه می‌گویی‌م. در جایی برخورد نکردم. اگر در تطبیق مسامحه دارد شما بفرمایی‌د. یا این‌که اگر دیگران هم در جایی به کار بردهاند شما بفرمایی‌د. نمی‌دانم اهل فن به این شکل چه می‌گویند. مانعی ندارد به آن نقشه جانی بگویند. خود سهمیای که با آن کار داری‌م و می‌خواهی‌م رأس سهمی را معین کنی‌م، نمی‌دانم اهل نجوم به آن چه می‌گویند.

شاگرد: یعنی اصطلاح خاص داشته باشند یا اصطلاح هندسی داشته باشند؟

استاد: بعید است داشته باشند. یکدفعه به ذهنم آمد که عرض کنم این‌طور نیست که به‌عنوان تسمیه بروی به‌دنبال آن بگردی.

قلّت وقوع رأس سهمی در بلاد اسلامی در طول تاریخ و قلّت تحقق خطا

> **و ما نستفيده من هذه الخرائط أنّ البلاد الواقعة في رأس الشلجمي، و هي تختلف في كلّ شهر، لا تمكن فيها الرؤية إلّا بالتلسكوب، و بعد مُضيّ بضع ساعات، تنقسم البلاد بالنسبة إلى إمكانيّة الرؤية إلى ما تمكن فيها الرؤية بالعين المجرّدة و ما لا تمكن إلّا بالعين المسلّحة، و هذه نكتة مهمّة جدًا، فرُبّ بلدٍ لا تمكن فيه الرؤية إلّا بالتلسكوب و في نفس اللحظة في بلدٍ آخر مشارك معه في الغروب تمكن فيه الرؤية بالعين المجرّدة، و هذا ممكن حتّى على الفتوى المشهورة بين الفقهاء من لزوم اشتراك الأفق في كفاية الرؤية في بلدٍ آخر، فإنّ الشلجمي يعطي بوضوح أنّه يمكن في بلدين قريبين مختلفين في العرض أن لا تمكن الرؤية في أحدهما إلّا بالعين المسلّحة، و في الآخر تمكن الرؤية بالعين المجرّدة**[1]

«و ما نستفيده من هذه الخرائط»؛ حال که این برنامه‌ها تهیه شده و در هر ماهی به دست هر کسی می‌رسد، می توانیم یک کارهای روشنتر و ملموستری انجام بدهیم تا فضای ثبوتی و اثباتی فقه جلوتر برود. با یک امور روشنی که همه می‌توانیم سر آن اتفاق کنیم. خوبی این جور بحث‌ها این است که آینده بحث فقهی بیشتر مورد اتفاق بحثین می‌شود. این جور نیست که اختلاف، ادامه پیدا کند.

12:06

«و ما نستفيده من هذه الخرائط»؛ نقشه ها به ما چه می‌گوید؟ **«أن البلاد الواقعة في رأس الشلجمي»؛** یعنی جایی که حدود سه ای چهار ساعت امکان دارد که تنها با تلسکوپ ببینید. یعنی در تمام نقاط کره زمین، امکان رؤیت با چشم مجرد نیست. این رأس سهمی می‌شود. این تنها سه ساعت است. خب رأس سهمی کجا قرار می‌گیرد؟ جای خاصی ندارد؛ در هر ماهی یک جا است. این سه ساعت، چهار ساعت در رأس سهمی یک ماه در ایران است، یک ماه در منطقه عراق و حرمین است، گاهی در امریکا است، گاهی در اقیانوس است، گاهی در چین است. روی محاسبه، جای رأس سهمی عوض می‌شود.

از نظر کسانی که می‌گویند تلسکوپ مجزی است، تنها وقتی می‌گوییم اشتباه شد که این رأس سهمی که فقط با تلسکوپ دیده می‌شود و با چشم مجرد دیده نمی‌شود، درست در بلاد اسلامی

قرار بگیرد. در حرمین شریفین، در عراق، در جاهایی که مسلمین بودند و معصومین علیهم‌السلام بودند؛ و به‌طور کلی در جاهایی‌که احکام صوم و فطر جاری می شده، ببینیم چندبار بوده که اگر تلسکوپ بود آنها روزه می‌گرفتند ای عید فطر می‌گرفتند و حال که نبوده پس مسلمین اشتباه می‌کردند. این خیلی مهم است. این تنها رأس سهمی است. و الا در غیر آن را الآن عرض می‌کنم.

«و هي»؛ یعنی بالایی که در رأس شلجمی واقع می‌شوند، **«تختلف في كلّ شهر»؛** یعنی در هر ماهی بالا مختلف می‌شوند.

«لا تمكن فيها الرؤية إلّا بالتلسكوب»؛ رأس شلجمی در هر ماهی در یک منطقه قرار می‌گیرد که تنها با تلسکوپ دیده می‌شود.

«و بعد مُضيّ بضع ساعات، تنقسم البلدان»؛ وقتی رأس شلجمی تمام شد، جایی شروع می‌شود که در مرکز و مغز شلجمی شما می‌توانید با چشم عادی هم ببینید. یعنی در لایه‌های رویی شلجمی است، که بالای آن تنها با تلسکوپ دیده می‌شود، لایه زیرین آن به این صورت می‌شود که باید هلال را با تلسکوپ پیدا کنید و بعد با چشم ببینید، و در لایه بعدی هم که به‌راحتی با چشم دیده می‌شود. خصوصیت سهمی و شلجمی بودن هم برای همین است. سهمی به این صورت است که فاصله گرفتن دو ضلع سهمی از مرکز، همیشه برابر است. لذا گفتم «قطع مکافئ». خروج از مرکزش با خط دلیل برابر است. به خلاف هذولی؛ در هذولی هر چه شما فاصله می‌گیری به سرعت منحنی باز می‌شود. چون در هذولی صفحه را موازی با عمود مخروط قرار می‌دهی و مخروط با قطع می‌کنید. قاعده مخروط هم دارد باز می‌شود، لذا هر چه دو وتر هذولی جلوتر می‌رود سرعت پیدا می‌کند. لذا می‌گوییم قطع زائد. اما سهمی به این صورت نیست، قطع مکافئ است. هر چه جلو می‌رود خروج از مرکز آن با فاصله‌ای که از خط دلیل دارد برابر است.

«... و هذه نكتة مهمّة جدًّا»؛ این نکته سر برسد ای نرسد ما آن را برای مباحثه گذاشته‌ایم. جزوه همین است. ممکن است بعداً بحثی و محققینی که فکر می‌کنند این را سر نرسانند. حرفی نیست. ولی به گمانم نکته مهمی است در سنجش خطای استصحاباتی که داشتیم و رؤیت با چشم مسلح. خصوصاً زحمتی که آقا کشیده‌اند؛ وقتی این جزوه نوشته می‌شد آن را نمی‌دانستم؛ ایشان فرمودند نسبت یک ششم است. خیلی جالب است؛ در قدیمه صفحه‌ای هم گذاشتند؛ خطای چشم غیر مسلح در رؤیت هلال، یعنی توهم رؤیت. کسانی که به‌شدت مخالف با تلسکوپ هستند و مدافع چشم غیر مسلح هستند، خودشان قبول دارند و می‌گویند خطای رؤیت هلال با چشم غیر مسلح، پانزده درصد است. یعنی در هر صد موردی که هلال با چشم غیر مسلح دیده می‌شود –رؤیت به دروغ، جای خودش- خطایی که توهم رؤیت کرده و حال آنکه رؤیت نبوده، پانزده مورد است.

---

[1] همان

تساوی درصد خطا در نفی و اثبات تلسکوپ با درصد خطا در توهم رؤیت هلال با چشم عادی

دیدم شخصی فرموده بودند گفته بودند اتفاق افتاده که خودمان ادعای رؤیت کردهایم و مدام میگفتم که من دارم هلال را میبینم، بعد از نیم ساعت که دیگر مسلم شد همه هلال را دیدند، دیدند هلال در جای دیگری است! یعنی ایشان که مصرّبود که هلال را دارم میبینم، مطمئن شد که اشتباه میکرده. چون بعد از نیم ساعت همه حاضرین میگفتند هلال اینجا است، ولی شما آن جا را نشان میدادی! نمیدانم کلمات کدام یک از آنها بود؛ حاج آقای زنجانی بود؟!

شاگرد: آقای موحد نژاد بودند.

استاد: بله. کسانی که اهل این فن بودند خطا را در عباراتشان آورده بودند.

خیلی جالب است؛ با چشم غیر مسلح، درصد خطای آن پانزده درصد است، یک ششمی هم که ایشان میگویند حدود شانزده درصد است. ببینید خطای شانزده درصد و پانزده درصد چیزی است که هست. اینطور نیست که شما بگویید وقتی چشم غیر مسلح شد، در طول تاریخ همه موم و صیام، خوب شد ولی وقتی تلسکوپ به کار آمد خراب شد. در خود آمارگیری هم میبینیم چشم غیر مسلح هم همان است. حدود یک ششم خطا دارد.

ورود اشکال نقضی خطا در شناسایی هلال با تلسکوپ و رؤیت آن با چشم عادی

شاگرد: این حرف در جاهایی از نقشه که رنگ ارغوانی دارد، نمی‌آید؟ یعنی جاهایی که ابتدا باید با چشم مسلح ببینند و بعد با چشم عادی ببینند. این اشکال هم در آن جا می‌آید. چون آن زمانها که تلسکوپ نبوده.

شاگرد۲: می‌گویند شما اختلاف را تنها در رأس سهمی گرفتید، اما علاوه‌بر رأس سهمی، لایه بعدی را هم باید داخل کنید.

استاد: نه، من می‌خواهم اختلاف برطرف شود. تا ممکن است اختلاف برود. این تعظیم خطا در تلسکوپ از بین برود. چون خود قائلین قبول دارند اگر با تلسکوپ پیدا کنیم و بعد با چشم غیر مسلح ببینیم صحیح است و با ما همراه هستند. ما که در اینجا اختلاف نداریم. خود آنها هم قبول دارند وقتی شما با تلسکوپ پیدا کردید و بعد می‌توانید هلال را با چشم عادی ببینید، صحیح است. چون قبول دارند من این فرض را مطرح نکردم. والا دیروز صحبت شد و نکته خوبی هم مطرح شد. خود همین لایه‌ای که باید با تلسکوپ پیدا کنند اشکالی است بر کسانی که این خطا را تعظیم می‌کنند. یعنی علی ای حال بسیاری از بلاد در طول تاریخ در این لایه واقع بودند؛ در آن بخشی که اگر تلسکوپ بود هلال را پیدا می‌کردند و همه با چشم غیر مسلح می‌دیدند، ولی تلسکوپ نداشتند، لذا خطا می‌شود. یعنی با اینکه هلال بوده و می‌توانستند روی مبنای آنها ببینند، این موارد خطا را چطور می‌خواهند جواب بدهند؟! لذا اشکال مشترک الورود می‌شود. دیروز از این هم صحبت شد، نکته خیلی خوب و مهمی بود.

ورود اشکال در بالا قریبه

«فرُبّ بلدٍ لا تمكن فيه الرؤية إلاّ بالتلسكوب و في نفس اللحظة في بلدٍ آخر مشارك معه في الغروب تمكن فيه الرؤية بالعين المجرّدة، و هذا ممكن حتّى على الفتوى المشهورة بين الفقهاء من لزوم اشتراك الأفق في كفاية الرؤية في بلد لآخر»؛ مشهور می‌گویند دو بلد باید قریب باشند ای اشتراک افق داشته باشند. بالا بعیده نباشند. حتی طبق نظر آن‌ها این شکل شلجمی کمک می‌کند. یعنی در این لایه‌ها می‌گوید می‌توان فرض گرفت در قم تنها با تلسکوپ دیده می‌شود؛ چون عرض قم بیشتر از کاشان است. اما در کاشان ممکن است که با تلسکوپ پیدا بشود و بعد همه با چشم غیر مسلح ببینند. اینجا دیگر طبق نظر همه، حتی کسانی که اشتراک افق را شرط می‌دانند، همه متفق هستند که این دو بلد قم و کاشان اشتراک افق دارند، تنها تفاوت آن‌ها در عرض است. عرض شمالی هم دقیقاً نقش ایفاء می‌کند؛ حتی گاهی بالدّقّه با فاصله چند متر در قم تنها با تلسکوپ دیده می‌شود؛ از نظر نور عرض شمالی ولی عرض پایین‌تر دیده می‌شود. این را چه کسی به ما می‌گوید؟ این شکل شلجمی. ضوابطی که در این شکل هست اینها را به ما می‌گوید. قبل از آن ما اینها را نداشتیم. یعنی به این محکمی نمی‌توانستیم حرف بزنیم. اما فعلاً این شکل اینها را می‌گوید. این معطیاتی که این شکل دارد اینها را به ما می‌گوید؛ دو بلدی که مشترک الافق هستند و نزدیک هم هستند، در یکی رؤیت ممکن نیست مگر با تلسکوپ، در دیگری بعد از پیدا کردن هلال با تلسکوپ، با چشم غیر مسلح هم دیده می‌شود.

23:16

شاگرد: در عرض های شمالی‌تر مانند ارمنستان، ممکن است خیلی اتفاق بیافتد.

استاد: بله، یعنی هر چه عرض، شمالی‌تر می‌شود، امکان رؤیت با چشم غیر مسلح و با چشم مسلح به هم نزدیک می‌شود. چون هر چه عرض شمالی‌تر می‌شود نمود بیشتری دارد. هر چه عرض کمتر می‌شود نمود این کمتر می‌شود. شاید روی این شکل هم پیدا باشد. یعنی هر چه بالاتر می‌رود فاصله‌ها طوری می‌شود که به هم نزدیک می‌شوند.

«فإنّ الشلجمي يعطي وضوح أنّه يمكن في بلدين قريبين مختلفين في العرض أن لا تمكن الرؤية في أحدهما إلاّ بالعين المسلّحة، و في الآخر تمكن الرؤية بالعين المجرّدة».

عدم انحصار مالک اعتبار امارات در احراز واقع

> **و مما ينبغي الالتفات إليه في العمل بالأصول العملية، تفاوت الكثرة النفسية و الإضافية، مثلا إذا وقع المكلّف في عمره لأجل عمله بأصالة الطهارة في مئة اشتباه، فهذا كثير في نفسه، لكن بالإضافة إلى آلاف الموارد التي قد أصابت أصالة الطهارة فليس بكثير[1]**

وقتی بحث کثیر نفسی و اضافی مطرح می‌شود یاد خاطره طلبگی می‌افتم. اولین باری که من با تفاوت کثیر نفسی و اضافی مواجه شدم، در مطول بود. جای خاصی بود که مشغول مطالعه آن بودم. کاتبی، متن مطول بود. متن می‌گوید: «وه کثیر». تفتازانی می‌گوید «ای وه کثیر فی نفسه، لا بالاضافة الی غیره». خب ابتداءً که آدم به اینجا می‌رسد تصور تفاوت این دو کثیر جالب می‌شود. این خاطره از مطول است. تفتازانی می‌گوید مصنف که می‌گوید این خیلی زیاد است، یعنی به‌خودی‌خود زیاد است، نه اینکه اگر نسبت به موارد دیگر بسنجیم، باز هم زیاد است. اگر نسبت‌سنجی بکنیم زیاد نیست. این را در آن جا گفته بود. حال در اینجا ما می‌خواهیم از این استفاده کنیم.

دیروز عرض شد در شرع ما مواردی داریم که اماره هستند، مواردی داریم که اصل هستند. استصحاب اصل است یا اماره است؟ غرض از اصول که برای رفع تحیر است، تفاوت می‌کند. دیروز اینها را عرض کردم. امارات هم اینچنین است. امارات برای احراز است اما فقط منحصراً مالک اماره، احراز نیست، بلکه ممکن است چیزهای دیگری هم در نظر گرفته شود. تزاحم یا تسابق مالکات صورت می‌گیرد، حتی در امارات.

نکته‌ای را پارسال عرض کرده بودم؛ آن جا بود که فرموده بودند وقتی اماره، غالب الخطأ، باشد موضوعیت پیدا می‌کند. همان جا عرض کردم برخی از امارات قطعی داریم که دائم الخطأ است، اما موضوعیت هم ندارند. چطور اماره دائم الخطأ موضوعیت ندارد؟! اماره‌ای بود که دال بر مضیّ‌ی امر است. در امور زمانی یک واقعه، در یک لحظه صورت می‌گیرد، شما اماره می‌آوری که شد؛ یک وقتی اماره می‌آوری که الآن لحظه آن است، یک وقتی هم اماره می‌آوری که شد. نوع اماراتی که دال بر شد است، دائم الخطأ است. چرا؟ چون آن لحظه را به شما نشان نمی‌دهد. دیگر از آن گذشته است. دیگر نمی‌تواند آن لحظه را به شما نشان بدهد. خب اگر می‌خواهی لحظه را ببینی، دائم الخطأ است. اگر می‌خواهی مضی را ببینی دائم الاصابة است. پس صرف اینکه خطای یک چیزی زیاد باشد نمی‌توانیم بگوییم موضوعیت پیدا می‌کند.

الف) دائم الخطأ بودن امارات در کشف لحظه زوال

مثلاً در زوال، موضوع دخول وقت چیست؟ زوال الشمس است. اما وقتی مقیاس می‌گذاری می‌گویی وقتی است که سایه شروع به بلند شدن کند. زید الظل اماره بر چیست؟ اماره این است که زوال شده است و گذشته است. نه اینکه اماره بر لحظه زوال باشد. اگر بخواهی لحظه زوال را بگویی دائم الخطأ است. یعنی ممکن نیست سایه یک وقتی شروع به بلند شدن کند و آن لحظه زوال باشد. دائم الخطأ است. از حیث لحظه حدوث، دائم الخطأا است. اما از حیث اینکه قطعاً نشان می‌دهد زوال شده، دائم الاصابة است. لذا باید ریخت اماره را نگاه کنیم که برای چه کاری است.

ب) مالک علائم بلوغ، احراز در کنار قطع جریان استصحاب

برخی از امارات هست که می‌خواهد استصحاب را ببرد، نمی‌خواهد احراز کند. مثلاً علامات بلوغ؛ در شرع سه علامت برای بلوغ هست. این سه اماره برای چیست؟ در بحث بلوغ صحبت کردیم. روشن است که این سه، علامت بلوغ لحظه‌ای نیست. لحظه‌ای هست اما برای قطع استصحاب عدم بلوغ. و الا بچه‌ای که روی حساب رشد خودش به بلوغ رسیده چه بسا مدتی بعد از آن این علامات ظهور کند. مخصوصاً برخی از علامات که خودش تدریجی است. شعر خشن به این صورت است. یعنی باید صبر کنید تا صدق عرفی خشن قطعی شود. و الا استصحاب باقی است.

ببینید این علامات اماره است، اما اماره احراز واقع در لحظه حدوثش نیست. بلکه اماره است بر اینکه استصحاب عدم بلوغ دیگر قطع شود. در مانحن فیه هم همینطور است. «صم للرؤیة» هم همینطور است. اینها امارات مختلفی است که برای شما کاربرد دارد.

ج) مالک بیّنه و قسم، احراز و نظم

مثلاً «انما اقضی بینکم بالبینات و الایمان»، چه کسی شک می‌کند که بینه، اماره است؟ هیچ کسی. اما لسان «انما اقضی بینکم»، لسان این است: من که می‌فرمایم «اقضی بینکم» طالب این هستم که با بینه، واقع را احراز بکنم؟! لسان این است؟! یا اینکه ولو بیّنه، احراز می‌کند ولی لسان «انما اقضی بینکم» این نیست که الآن مقصود من احراز است. مقصود من نظم قضاوت است. من علم غیب را دخالت نمی‌دهم. با علم غیب، واقع را احراز می‌کنیم اما «اقضی بینکم بالبینات». یعنی من می‌خواهم نظم بدهم. لذا در همین «بینات و ایمان» گاهی است که قطع به خلاف داریم. کجا؟ دو بیّنه هست، یکی این طرف و یکی آن طرف. یک درهم هم بیشتر نیست. این از موارد جالب فقه است. مرحوم شیخ هم داشتند. در اینجا چه کار می‌کنید؟ بیّنه می‌گوید این برای زید است، بیّنه دیگر می‌گوید همین درهم واحد برای عمرو است. در اینجا چه کار می‌کردید؟ نصف می‌کردید. خب در اینجا معلوم است که نصف کردن مانعی ندارد. چرا؟ چون بیّنه برای نظم دادن است. اگر صرفاً مقصود از بیّنه، احراز بود، اینجا نصف نمی کردیم.

مثلاً در قبله؛ اماراتی که شما در قبله دارید به‌شدت می‌تواند خطا داشته باشد. یکی از چیزهایی که برای نماز هست و خود شارع توسعه فرموده، به همین دلیل است. در طول تاریخی که مسلمین

نماز می‌خواندند کسانی که به‌خاطر مسافت بعیده در تشخیص قبله اشتباه کردند، چه قدر هستند؟ ولی این سبب نمی‌شود که بگوییم چون امارات بر آن کثیر الخطأ است، همه کنار برود.

---

[1] همان

فرق امارات و اصول

شاگرد: طبق این فرمایش فرق امارات و اصول چه می‌شود؟

استاد: اساس کار اصول برای احراز نیست. بلکه صرفاً می‌خواهند از تحیر دربیاییم، می‌خواهند نظم پیدا کنیم. اما امارات به این صورت نیست؛ اساس در آن‌ها بر احراز است اما منحصراً مالکشان آن نیست. انحصار مالک با محوریت مالک تفاوت دارد. در امارات، مالک محور، احراز است. اما مالک منحصر نیست. یعنی شما می‌توانید برای امارات مالک‌های دیگری هم در نظر بگیرید. یعنی نسبت به حجیت آن حرف بزنید. نسبت به درصد خطای آن حرف بزنید.

کثرت نفسی و کثرت اضافی

خب در مانحن فیه به چه صورت است. من چند مثال عرض می‌کنم. دیروز هم آقا به من برگه‌ای دادند. دو نکته خوبی هم فرمودند. ببینید در این کثیر نفسی و اضافی می‌توانید مثال‌هایی پیدا کنید که مباحث اصول عملیه، امارات و اشتباهات آن‌ها را سامان‌دهی کنید. سامان‌دهی‌ای که ببینید چقدر دقیق است، اینکه شارع یک چیزی را حجت قرار بدهد یا ندهد، یا ببیند موضوع چیست، خیلی از امور باشد که ما از خیلی از آن‌ها سر در نیاوریم. اما از خیلی از آن‌ها هم با ارشاد او بفهمیم.

33:54

یک مثال عرض کنم؛ می‌گویند دو جاده هست که در هر کدام یک پیچ موجود است. در هر سالی در یکی از آن‌ها صد نفر کشته می‌دهند و در دیگری ده نفر کشته می‌دهند. این مثال خیلی روشنی است. سنجش دو خطا است. دو جاده است که در هر دو پیچی هست، در این جاده الف هر سال صد نفر کشته می‌شوند، در جاده دوم، این پیچ ده کشته می‌دهد. کدام یک از این پیچ‌ها بیشتر خطرساز است؟ به هر کسی بگویی سریع می‌گوید آن چه که در سال صد کشته می‌دهد.

الآن ببینید من تنها دو خطا را سنجیدم. هیچ‌چیز دیگری را در نظر نگرفتم. سریعاً هم همه می‌گویند معلوم است که آن صد کشته داده است. اما اگر بگویم در جاده الف که صد کشته می‌دهد پانصد میلیون تردد دارد، جاده دوم که ده کشته داده در مجموع سال پنجاه تردد دارد. خب حالا کدام یک از آن‌ها بیشتر خطرساز است؟

شاگرد: دومی دیگر جاده نیست.

استاد: جاده‌های کوهستانی به این صورت است. تردد کم است اما پیچ طوری است که خطرسازی آن بالا است. حالا برگردید. شما به پارامتر تعداد تردد هم توجه کردید. همینطور نگو که این جاده صد کشته می‌دهد. به این کثیر نفسی می‌گوییم. در کثیر نفسی، صد کشته خیلی زیاد است؛ خطاها را با هم می‌سنجیم. اما کثیر اضافی به این صورت است که آن صد کشته نسبت به تردد پانصد میلیون چیزی نیست. اما این ده تا نسبت به آن پنجاه تردد خیلی است. این کثیر اضافی است. اولی با اینکه کثیر نفسی بود اما قلیل اضافی است. نسبت به آن چیزی نیست.

شاگرد: در کثیر نفسی حتی معدود هم حساب نمی‌شود؟ مثلاً بگویند صد دانه شکر. یعنی معلوم نیست که خیلی فی نفسه باشد.

استاد: مباحثی بود در مورد آیاتی که راجع به علم غیب است. مفتی سلفی گفته بود هر کسی بگوید پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله علم غیب دارند، کافر است. فتوای او در سایتش[1] موجود است. چرا؟ می‌گوید «لقوله تعالی " قُلْ لا يَعْلَمُ مَنْ في السَّمواتِ وَالأَرْضِ الْغَيْبَ إلاّ اللهُ[2]

». این آیه دیگر کار را تمام کرد. در سایت او ببینید. پس هر کسی هم بگوید حضرت میدانند خلاف نص قرآن حرف زده است. خب حصر، نص هست یا نیست؟ شما بالاتر از نص دارید؟! نفی و الّا است. یعنی حتی اگر «انّما» هووار در حصر داشت، نفی و الّا هووارش در حصر، اقوی است. ما در آن مباحثه بررسی کردیم که اصلاً میتوانیم حصر حقیقی پیدا کنیم یا نه؟ این خودش بحث جالبی است.

در اینجا کثیر نفسی میتوانیم پیدا کنیم یا نه؟ یا خالصه، یک اضافهای در کارش باید باشد؟ باید به آن برسیم. ولی فعلاً در اینکه دو عدد را در کثرت با هم بسنجیم و خود آن را در نظر بگیریم میتوان گفت که یک کثیر نفسی داریم.

برگردیم به مثال؛ گفتیم در آن جاده تردد بالا است؛ اما اگر ترددها همه بالا باشد و بگوییم کشته پیچ جاده اول صد تا است و کشتههای جاده دوم پنجاه تا است. دو جادهای هستند که تردد بالایی دارند دو پیچ دارند که یکی از آنها صد کشته میدهد و دیگری پنجاه کشته میدهد. خب کدام یک از این پیچ ها در این دو جاده خطرناکتر است؟ در اینجا میگوییدی ترددها که برابر است، پس جادهای که صد کشته دارد خطرناکتر است.

خب حالا به همین مثال چیزی را اضافه کنید. بگوییدی جاده اول که صد کشته میدهد در طول سال صد کشته میدهد اما جاده دوم که پنجاه کشته میدهد فقط در ماه دی پنجاه کشته میدهد. یعنی در فصل زمستان برای ماشینهایی که از اینجا در میشوند این خطرها پیش میآید. الآن شما میگوییدی که آن پیچ خطرناکتر است یا این؟ میتوانید سریع بگوییدی؟ یعنی ما در خطرناکی چیزی را ملاحظه کردیم که این پیچ دوم به مراتب از اولی خطرناکتر است. اما در چه زمانی؟ در زمستان. یعنی شما با ملاحظه زمان و دخالت دادن پارامتر فصل و زمان خاص، میتوانید قضاوت کنید که این دومی از دیگری خطرناکتر است. چون در زمستان از دیگری بهراحتی در میشوند. در این بازه زمانی زمستان اولی کشته کم دارد، و در کل سال صد کشته دارد. اما دومی در این بازه کوتاه پنجاه کشته میدهد.

---

[1] مجموع فتاوی ابن باز، ج ۸ ص ۲۳

[2] النمل ۶۵

در اشکال کثرت خطا در نفی و اثبات تلسکوپ با لحاظ کثرت اضافی

الف) کثرت اضافی با لحاظ زمان‌های طول تاریخ

این مثال را به این خاطر عرض کردم؛ آقا دیروز دو نکته گفتند. در این فاصله‌ای که مانده روی آن تأمل کنید. «آیا ما می‌توانیم بگوییم چون در طی این هزار و چهارصد سال فلان امر به این شکل بوده، پس اگر بخواهیم آن را تغییر بدهیم گذشتگان و اعمال آن‌ها چه می‌شود؟!»؛ یعنی می‌گویند ما به اعمال گذشتگان چه کار داریم؟! اصل این مسأله مشکل نیست، بلکه آن‌ها جواب می‌دهند. گاهی است که ما می‌خواهیم در هر صورت اعمال گذشتگان را تصحیح کنیم، این در فضای فقه فایده ندارد. اما گاهی است که ما می‌خواهیم از روش قدیم، تعدد موضوع را کشف کنیم و بگوییم شما نباید دو طریق بگیرید که هر دو به یک موضوع طریق هستند، چون از اعمال پیشینیان می‌فهمیم که دو موضوع است. لذا آن‌ها می‌توانند جواب بدهند.

نکاتی که ایشان گفتند دو پارامتر اضافه کردند. من می‌گویم تا روی آن تأمل کنید و ببینید هر ذهنی یک چیزی را اضافه می‌کند. ایشان در ابتدا می‌گویند شریعت اسلامی تا روز قیامت است. شما هم می‌گویید از زمان شروع صدر اسلام تا به حال هزار و چهار صد سال این قدر خطا وجود دارد؛ یعنی می‌گویید اگر تلسکوپ بود خطا نمی‌شد، حال که با چشم غیر مسلح رؤیت کرده‌اند خطا شده است؛ شما می‌گویید تا حال شریعت هزار و چهارصد سال شده است، شهر تا قیامت ادامه پیدا می‌کند لذا اگر موضوع، هلال باشد شارع کل خطاهای در کل زمان را در نظر گرفته است. خطای هزار و چهار صد سالی که هنوز تلسکوپ نبود بیشتر بوده؟ ای مجموع خطاهایی که از اول تا روز قیامت قرار است بشود؟ این هم یک نگاهی است. یعنی شما در شمارگیری و آمارگیری خطاها روی این فرض که کدام میزان است جلو می‌روید. ما می‌گوییم درست است تلسکوپ نبوده اما وقتی تلسکوپ آمد و ما دقیق‌تر رفتار کردیم تا به آن خطاها مبتلا نشویم، مواردیکه ما واقعی را درک می‌کنیم در مجموع تاریخ هزار و چهارصد سال به علاوه پنج-شش هزار و چهارصد سال دیگر که خدای متعال همه این‌ها را می‌داند، در مجموع شارع می‌گوید آن خطای هزار و چهارصد سال که هنوز تلسکوپ نبود نسبت به رفع خطای با تلسکوپ تا روز قیامت چیزی نیست.

43:45

شاگرد: استدلال آن‌ها روی معصوم است. یعنی در هزار و چهارصد سال اول معصوم حضور داشته ولی بااین‌حال آن‌ها اشتباه کرده‌اند.

استاد: حضرت فرمودند ولو من می‌دانم ماه مبارک هست ولی به‌خاطر خوف حاکم می‌خورم. اگر خوف حاکم نبود که روزه می‌گیرم.

شاگرد: ثقل استدلال آن‌ها این است که می‌گفتند معصومین در میان آن‌ها بوده‌اند.

استاد: خب معصومین نگفتند که واقع مطلب را برای ما اجرا کردهاند یا نکردهاند. خیلی جالب است حاج آقا در درس تصریحا فرمودند و در روایت هم هست. وقتی بلال، صبح بیدار شد حضرت فرمودند بلال چرا صبح ما را صدا نزدی؟ نمازی که قضا شد و آفتاب طلوع کرد! بلال چه گفت؟ گفت «انا الذی انامکم وهو الذی انامنی»؛ خب شما خواب رفتید و من قرار بود که بیدار باشم، من را هم خدا خواباندهه، چه کار کنم؟! حضرت چه فرمودند؟ گفتند «انما نمتم بوادي الشيطان». لذا در روایت دارد که خودشان با امیرالمؤمنین بیدار شدند و نمازشان را خواندند. بعد هم نگفتند «نمنا»، به این معنا که من هم به همراه شما خواب ماندم. گفتند «نمتم». چرا نگفتند؟ بهخاطر تسهیل برامت. یعنی اگر نمازی کسی قضا شد نگوید «هلکتُ». بگوید یک زمانی هم حضرت به همراه مسلمین خواب ماندند و روی حساب ظاهر نماز پیامبر هم قضا شد. پس ببینید واقع اعمال معصومین یک چیزی است. نماز را میخواندند ولی نمیگویند. برای اول ماه هم مانعی ندارد. همان بیست و هشت روزی که شما میگویید، حضرت میدانستند و روزهشان را هم گرفتند. اما روی حساب ظاهر گفتند ما بیست و هشت روز روزه گرفتهایم.

شاگرد: حرف آنها این است ولو اشکال وارد شود.

استاد: باید در فضای سنجش خطاها بیاییم. علی ای حال این حرف تذکر خوبی است. یعنی در نسبتسنجی و کثرت اضافی، حرف شما درست نیست. شبیه این جادهای که گفتم. شما پارامتری را به میان میآوردی که آن هم در نسبت سنجی کثرت اضافی دخیل است. شما که میگویید در هزار و چهارصد سال خطا زیاد است، خب کل شریعت را از اول تا آخر در نظر بگیرید. آن وقت اگر فرض گرفتید که خطا است، خب با تلسکوپ هم رفع خطا میشود. این خطای هزار و چهار صد سال نسبت به خطای کل چیزی نیست.

شاگرد۲: عصر شارع مقدس خصوصیت ندارد؟

استاد: اگر میزان را واقعیت بگیریم دارد. اما اگر قرار شد امارهباشد و خطای او...؛ در «انما اقضی بینکم»، قبله و ... که در زمان معصومین بود به اماراتی ارجاع دادهاند که در معرض خطا است. به اصول عملیهای ارجاع دادهاند که در معرض خطا است. این هم یکی از آنها است.

ب) کثرت اضافی با لحاظ مکلفین طول تاریخ

دومی را هم عرض کنم، آن هم جالب است. خب ما می‌گوییم خطا زیاد است. وقتی خطا زیاد است، آن را تنها در ماه‌ها بشماریم؟! بگوییم هزار و چهار صد سال فطر و صوم یک ششم شد؟ فقط در ماه‌ها می‌گوییم خطا شد؟! درحالی‌که در هر ماهی که خطا می‌شد به تعداد مکلفینی که روزه می‌گرفتند ای افطار می‌کردند خطا صورت می‌گرفت. خب چه مانعی دارد وقتی جمعیت مسلمین بالا می‌رود مجموع مکلفینی که به‌خاطر چشم غیر مسلح تا الآن در خطا واقع شده‌اند، مثلاً یک میلیارد است. اما وقتی این خطا برطرف می‌شود و وقتی جمعیت هر عصری بالا می‌رود در هر ماهی می‌توانند مانند الآن یک میلیارد و نیم مسلمان وجود داشته باشد. این هم نکته خیلی خوبی است. یعنی خطایی که ما داریم تنها در نفس خود ماه نیست. بلکه خطای در شهر با مکلفینی که در آن ماه خطا می‌کنند ای روزه نمی‌گیرند، سنجیده می‌شود. وقتی شما مکلفین را تا روز قیامت بیاورید هر چه جمعیت مسلمین بالا برود تعداد خطاهایی که نسبت به خطای در یک ماه صورت می‌گیرد، بالا می‌رود. پس در کثرت اضافی نسبت به خطا یکی از چیزهایی هم که هست تعداد مکلفین است. قبلاً که جمعیت مسلمین کمتر بوده نسبت به الآن که جمعیت مسلمین بسیار بیشتر است کثرت اضافی خطا هم تغییر می‌کند.

والحمد لله رب العالمین